

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در جلسه گذشته بیان شد که ابتدا اشکالاتی را که مرحوم شیخ انصاری بر دلیل دوم قائلین به کشف، بیان می‌کند را ذکر می‌کنیم؛ زیرا نکاتی در این اشکالات وجود دارد که مطالب و اشکالات دیگران، مبتنی بر فهم دقیق از اشکالات مرحوم شیخ است. دلیل دوم قائلین به کشف، از دو مقدمه تشکیل شد؛ یک مقدمه این بود که اجازه، رضایت به مضمون عقد است و مقدمه‌ی دوم این بود که مضمون عقد، نقل من حین العقد است. مرحوم شیخ مقدمه‌ی اول را پذیرفتند، اما مقدمه‌ی دوم را نپذیرفته و می‌فرماید نمی‌توان گفت مضمون عقد، مقید به نقل «من حین العقد» است و این «من حین العقد»، ظرف برای نقل است نه قید برای نقل. بنابراین، نمی‌توانیم بگوئیم این مضمون العقد، عبارت از نقل مقید به زمان نقل است، بلکه مضمون عقد، اصل نقل و انتقال بین مشتری و بایع است و زمان هم، ظرفش هست.

خلاصه آنکه؛ مرحوم شیخ انصاری یک پایه‌ای را گذاشت و آن اینکه؛ نقل «من حین العقد» مضمون عقد نیست یا من حین العقد، قیدیت ندارد، بلکه ظرفیت دارد. در ادامه می‌فرماید از این نکته، دو مطلب روشن می‌شود که اینها را عرض می‌کنیم و بعد از این، دو عبارت «لأجل ما ذكرنا» و یک «و الحاصل» دارند و یک «بتقرير آخر» دارند و یک «بعبارة أخرى»، که باید دید آیا مرحوم شیخ می‌خواهد نکته‌ی خاصی را بگوید؟ چون دأب مرحوم شیخ همیشه همین است که در «و الحاصل» یک نکته‌ای می‌گوید و در «بعبارة أخرى» نکته‌ی دیگری می‌گوید.

ادامه اشکال اول مرحوم شیخ بر دلیل دوم کاشفی‌ها

ایشان در «و لأجل ما ذكرنا» نخست می‌فرماید مراد از مفهوم «قبلت»، این است که مشتری، ایجاب را قبول می‌کند یعنی بگوئیم بایع چه زمانی ایجاب را می‌خواند؟ همان زمانی که ایجاب را می‌خواند، می‌گوید از همین زمان من می‌خواهم ملکیت این مال را به تو منتقل کنم. اگر این نقل من حین الإيجاب، قید برای ایجاب باشد، باید معنای «قبلت» چه باشد؟ یعنی قبول کردم نقل من حین الإيجاب را، در حالی که نه عقلا و نه شرع، احدی این حرف را نمی‌زند. هیچ کس نمی‌گوید تا «قبلت» تمام شد، از آن زمانی که بایع ایجاب را خواند، ملکیت از آن زمان حاصل شده است.^[1]

حال فرض کنید در این نقل و انتقال‌هایی که گاهی اوقات در دو سه ثانیه قیمت بالا و پائین می‌رود (مانند نقل و انتقال‌های نفت یا بورس)، شیخ می‌فرماید چون ایجاب، مقید به حین الإيجاب نیست، ایجاب در همان زمان قرار می‌گیرد، آن زمان هم ظرف برای

ایجاب است، روی همین جهت است که می‌فرمایند «قَبْلُ» و قبول، معنایش «وقوع الملك من زمان الإيجاب» نیست در حالی که قبول هم، مثل اجازه است یعنی همان‌گونه که در اجازه می‌گوئیم رضایت به مضمون عقد است، قبول نیز رضایت به مضمون ایجاب است.

اشکال: اینجا یک إن قلتی را مرحوم شیخ مطرح کرده و می‌فرماید اگر مستشکلی بگوید اینکه در باب قبول و ایجاب، ملکیت بعد از قبول می‌آید و احدی نگفته که وقتی «قَبْلُ»، رضایت به ایجاب ملکیت از حین ایجاب است، نه از این جهت است که شما (شیخ) دنبالش هستید. شما دنبال این هستید که اثبات کنید نقل من حین العقد یا نقل من حین الإيجاب، قیدیت ندارد، بلکه ظرفیت دارد. مستشکل می‌گوید این از این باب نیست که این قیدیت ندارد، بلکه از این باب است که شارع و عقلا از اول آمدند این‌گونه اعتبار کرده و گفتند تا ایجاب و قبول نیاید، ملکیت حاصل نمی‌شود. شارع و عقلا این مرکب را سبب مملک قرار دادند. سبب، مرکب از ایجاب و قبول است، مسبب ملکیت است و تقدّم ملک بر سبب محال است و می‌شود تقدیم مسبب بر سبب یا جزء سبب. اگر بگوئیم ملکیت قبل از قبول آمده، به این معناست که مسبب بر یک جزء از اجزاء سبب، تقدّم پیدا کرده و هذا محال.

بنابراین، مستشکل به جناب شیخ می‌خواهد بگوید این ربطی به کلام شما ندارد. شما باید در ما نحن فیه، اثبات کنید که مضمون عقد حین العقد قیدیت ندارد، این چه ربطی به بحث ایجاب و قبول دارد؟ یعنی اینکه بگوئیم اگر قبول هم رضایت به ایجاب است، پس اگر بگوئیم آن هم من حیث الإيجاب است، پس بعد از قبول باید ملکیت من حین الإيجاب باشد در حالی که کسی نگفته، این ربطی به فرمایش شما ندارد. در باب ایجاب و قبول، ایجاب جزء اول سبب است، قبول جزء دوم سبب است و تا این سبب مرکب نیاید، مسبب نمی‌آید. اگر بخواهیم بگوئیم قبل از قبول، ملکیت آمده این می‌شود تقدیم مسبب بر سبب و این درست نیست.

پاسخ: مرحوم شیخ در جواب می‌فرماید سببیت به چه معناست؟ شما که می‌گوئید این عقد، «سببٌ للملكية» به چه معناست؟ سبب یعنی شارع آمده امضاء کرده این ایجاب و قبول را. شما فکر کردید یک حرف جدیدی مطرح می‌کنید و غیر از آن مطلب ماست؟ وقتی می‌گوئیم این «سببٌ» یعنی شارع آمده این ایجاب و قبول را سبب قرار داده و امضا کرده، اگر ما با دلیل خارجی اثبات کردیم این نقل من حین الإيجاب، قید برای ایجاب است، چاره‌ای ندارید بگوئید ملکیت از حین ایجاب واقع می‌شود؛ زیرا شارع همین ایجاب و قبول را امضا کرده و شارع نیامده یک چیز جدید دیگری بیاورد.

توضیح آنکه؛ یک وقت می‌خواهیم بگوئیم این سبب، تکوینی است، در مضمون عقد، تا آن جزء اخیر علّت تامه نیاید، اصلاً معلول و مسبب نمی‌آید، اما این سببیت در اینجا را شارع امضا کرده، وقتی شما می‌گویید عقد نکاح، «سببٌ للنکاح»، یعنی شارع امضا کرده، عقد ببع «سببٌ للملكية» یعنی شارع امضا کرده این ایجاب را. حالا می‌آئیم بحث را می‌بریم در خود ایجاب؛ یا می‌گوئیم نقل من حین الإيجاب قیدیت دارد یا می‌گوئیم ظرفیت دارد. اگر من حین الإيجاب قیدیت داشته باشد یعنی ملکیت از حین ایجاب باید بیاید، شارع هم باید همین را امضا کرده باشد. مرحوم شیخ می‌فرماید «ما معنى السببية»، آیا سببیت غیر از این معنا دارد که شارع بیاورد این را امضا کند؟ «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یعنی شارع، سببیت ایجاب و قبول را امضا کرده، اگر گفتیم مضمون ایجاب قیدیت دارد، نقل من حین الإيجاب، شارع همین را امضا کرده است.

ایشان در «و لأجل ما ذكرنا أيضاً» دوم، می‌فرماید مسئله‌ی نقل من حین الإيجاب، این قیدیت ندارد، ظرف است و چون قیدیت ندارد، اگر یک عقدی بعداً فسخ شد، نتیجه فسخ، «من حین الفسخ» است «لا من زمان العقد»، مشهور نیز الآن همین را می‌گویند. اگر یک عقدی بین دو نفر برقرار شد، منتهی بعد از چند روز فسخ کردند (مثلاً بایع برای خودش خیار فسخ قرار داد تا ده روز و روز دهم آمد معامله را فسخ کرده و از خیار فسخش استفاده کرد)، در آنجا بحث کردند که آیا این فسخ می‌خورد به خود عقد یعنی از زمان عقد فسخ شده (در نتیجه نماءات طرفین در اینجا، برای مالک اصلی‌اش می‌شود)، یا «من حین الفسخ» است و نماءات برای همان کسی است که فعلاً، به او منتقل شده می‌شود؟ مشهور قائل‌اند به اینکه «الفسخ فسخٌ من حین الفسخ»

إِنْحِلَالٌ مِنْ حِينَ الْإِنْحِلَالِ لَا مِنْ زَمَانِ الْعَقْدِ».

مرحوم شیخ می‌خواهد بگوید اگر ما آمدیم من حین النقل را، قید برای ایجاب یا قید برای عقد قرار دادیم، لا محاله باید بگوئیم فسخ، «فسخ من حین العقد» است نه «من حین الفسخ». بعد می‌فرمایند اجازه نیز، «إِجَازَةٌ مِنْ حِينَ الْإِجَازَةِ» است و فسخ نیز نظیر اجازه است. مرحوم شیخ، در اینجا بین فسخ و رد فرق گذاشته و می‌فرماید «الرد لا يتعلّق إلا بمضمون العقد و هو النقل من حینه»؛ یک مقدار در عبارت شیخ به نظرم می‌رسد اضطراب وجود دارد. با یک نگاه مرحوم شیخ می‌خواهد بین فسخ و رد فسخ بگذارد و بگوید «الفسخ فسخٌ من حین الفسخ»، اما «الرد ردٌّ من حین العقد»، اصلاً ظاهر عبارت شیخ همین است که بین فسخ و رد فرق است و بعد در ردّ، می‌فرماید رد می‌خورد به خود عقد، چون دارد رد می‌کند عقد را از همان زمانی که واقع شده، در فسخ از همین زمان تا حالا بوده، اما از این زمان می‌خواهم عقد را فسخ کنم، ردی که مالک در معامله‌ی فضولی انجام می‌دهد.

تا اینجا می‌خواهیم بگوئیم اگر این نقل من حین العقد قیدیت برای عقد داشته باشد، فسخ نیز باید از حین العقد باشد در حالی که می‌گوئیم «الفسخ من حین الفسخ لا من حین العقد». بعد می‌فرمایند «و الفسخ نظیر الإجازة» که اجازه هم می‌شود «من حین الإجازة»، اما اینجا اگر عبارت را این‌گونه بخوانیم «و الفسخ نظیر الإجازة و الرد لا يتعلّق إلا بمضمون العقد و هو النقل من حینه»، این تهافت پیدا می‌کند؛ صدرش می‌گوید «الفسخ من حین الفسخ»، بعد می‌گوید «نظیر الإجازة و الرد من حین العقد». بنابراین، به نظر ما عبارت باید این‌گونه خوانده شود «و الفسخ نظیر الإجازة»، اما «و الرد لا يتعلّق إلا بمضمون العقد و هو النقل من حینه».^[2]

خلاصه آنکه؛ اساس مطلب این است که بستگی دارد به اینکه این «من حین النقل» را، قید ایجاب و عقد قرار بدهیم یا خیر؛ اگر قید قرار دادیم این ردّ، من حین العقد می‌شود، اما اگر قید قرار ندادیم و ظرف قرار دادیم، رد من حین الرد می‌شود، فسخ و اجازه هم به همین صورت. به همین دلیل، در پایان می‌فرماید همه‌ی اینها کشف از این می‌کند که زمان نقل، ظرف است، امضاء، رد و فسخ «يتعلّق بنفس المضمون دون المقيد بذلك الزمان». در آخرش همین کلی را دارند که اینها، همه یکسان است. عبارت اول یک مقدار اضطراب دارد مگر اینکه ذیل را قرینه بگیریم و ردّ را نیز عطف به اجازه کرده و بگوئیم «الفسخ نظیر الإجازة و الرد»، منتهی اگر مرحوم شیخ عبارت «من حینه» را از «لا يتعلّق إلا بمضمون العقد و هو النقل من حینه» حذف می‌کرد، عبارت خیلی روشن بود.

عبارت «و الحاصل» در اشکال نخست

مرحوم شیخ در ادامه می‌فرماید حاصل اینکه اگر مالک بگوید «رضیتُ بانتقال مالی إلى زید» و اشاره‌ای به این انشاء فضولی نکند و فقط رضایت به مسبب بدهد، قائل به کشف نمی‌تواند بگوید مقید به زمان است و کشف از این می‌کند که از همان زمان ملکیت است، این رضایت، رضایتِ مسبب است. مرحوم شیخ می‌خواهد بفرماید آنجایی که می‌گوید «رضیتُ بالعقد»، این بحث‌ها پیش می‌آید که آیا «من حین العقد» را قید بگیریم یا ظرف؟ و مجالی برای قول کاشفیت مطرح می‌شود.

به بیان دیگر؛ مرحوم شیخ در این «و الحاصل»، می‌خواهد بگوید در بعضی از صور، مجالی برای کاشفی‌ها باقی نمی‌ماند و آن در جایی است که مالک، اصلاً اشاره‌ای به انشاء فضولی نکند و پس از اینکه فهمید فضولی معامله‌ای انجام داده، خودش الآن بگوید «رضیتُ بانتقال مالی إلى زید» و فقط مسبب را بیان می‌کند، در اینجا نمی‌شود قائل به کشف بگوید آن عقد، مقید بوده من حین العقد، این رضایت هم رضایت به آن است، پس ملکیت از همان زمان حاصل شده.

مرحوم شیخ در ادامه، این سؤال را در «و الحاصل» مطرح می‌کند که آیا رضایت به مسبب معنا دارد؟ شیخ می‌فرماید بله؛ معنا

دارد شاهدش نیز این است که اگر یک نکاح فضولی برای یک زنی واقع شده باشد، این زن از این مرد تمکین کند، می‌شود رضایت مسبب، خود تمکین مسبب برای این نکاح فضولی است. بنابراین، رضایت به مسبب معنا دارد. مرحوم شیخ می‌گوید کسی در ذهنش نگوید مگر می‌شود من رضایت به مسبب بدهم بدون توجه به انشاء فضولی؟ می‌فرماید بله می‌شود.

خلاصه آنکه؛ مرحوم شیخ در این «والحاصل»، دو مطلب مهم بیان کرده؛ یک مطلب این است که بین رضایت به عقد و رضایت به نتیجه العقد، فرق وجود دارد، برای کاشفی‌ها جایی مجال وجود دارد که مالک رضایت به عقد بدهد، اما اگر رضایت به نتیجه العقد داد (یعنی مسبب) «لا مجال للقول بالكشف ابداً». دوم اینکه آیا رضایت به نتیجه و مسبب بدون التفات به سبب ممکن است؟ که شیخ این را ممکن می‌داند.^[3]

عبارت «بتقریر آخر» در کلام مرحوم شیخ

بعد می‌فرماید «بتقریر آخر»؛ اجازه‌ی مالک، قائم مقام رضایت مالک و اذن مقرون به انشاء فضولی است یا اینکه جای انشاءش است (یعنی یا جای رضای مالک مقرون به انشاء است یا جای خود انشاء است) «فلا يصير المالك بمنزلة العاقد إلا بعد الاجازه مالک چه زمانی به منزله عاقد می‌شود؟ مگر اینکه اجازه بدهد، وقتی اجازه داد می‌شود «بمنزلة العاقد». بنابراین، اجازه «إما شرطاً أو جزء سبب للملكية»، تا شرط یا جزء سبب برای ملکیت نیاید، خود ملکیت معنا ندارد.

توضیح آنکه؛ مرحوم شیخ در این «بتقریر آخر» چکار کرده است؟ (اینها ظرافت‌هایی است که در عبارت شیخ وجود دارد^[4]). مرحوم شیخ می‌گوید حقیقت این اجازه، یا شرط است یا جزء السبب و به همین دلیل، یا جای رضای مقرون می‌نشیند و یا جای خود انشاء می‌نشیند. اگر جای رضای مقرون نشست می‌شود شرط، اگر جای خود انشاء نشست می‌شود جزء السبب، در هر دو صورت تقدیم ملکیت این نمی‌شود. در «بعبارة أخرى» می‌فرماید «المؤثر هو العقد المرضي به»؛ عقدی که مرضی به آن عقد است، مؤثر است. بعد یک قاعده‌ای می‌آورند «و المقيد من حيث إنه مقيد لا يوجد إلا بعد القيد و لا يكفي في التأثير وجود ذات المقيد المجرد عن القيد»؛ مقید اگر بخواهد مؤثر باشد، بدون قید مؤثر نمی‌شود.^[5] تا اینجا اشکال اول مرحوم شیخ بردلیل دوم کشفی‌ها ذکرشد در اشکال دوم^[6] و سوم^[7] ایشان، نکات مختلفی است که فردا بیان می‌شود.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «و لأجل ما ذكرنا لم يكن مقتضى القبول وقوع الملك من زمان الإيجاب، مع أنه ليس إلا رضاً بمضمون الإيجاب، فلو كان مضمون الإيجاب النقل من حينه و كان القبول رضا بذلك، كان معنى إمضاء الشارع للعقد الحكم بترتب الأثر من حين الإيجاب؛ لأنَّ الموجب ينقل من حينه، و القابل يتقبل ذلك و يرضى به. و دعوى: أنَّ العقد سبب للملك فلا يتقدم عليه، مدفوعة: بأنَّ سببِيته للملك ليست إلا بمعنى إمضاء الشارع لمقتضاه، فإذا فرض مقتضاه مركباً من نقل في زمان و رضا بذلك النقل، كان مقتضى العقد الملك بعد الإيجاب.» «و لأجل ما ذكرنا أيضاً لا يكون فسخ العقد إلا انحلاله من زمانه، لا من زمان العقد؛ فإنَّ الفسخ نظير الإجازة و الردّ لا يتعلّق إلا بمضمون العقد و هو النقل من حينه، فلو كان زمان وقوع النقل مأخوذاً في العقد على وجه القيدية لكان ردّه و حلّه موجباً للحكم بعدم الآثار من حين العقد. و السرّ في جميع ذلك ما ذكرنا: من عدم كون زمان النقل إلا ظرفاً، فجميع ما يتعلّق بالعقد من الإمضاء و الردّ و الفسخ، إنّما يتعلّق بنفس المضمون، دون المقيد بذلك الزمان.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثة)، ج3، ص403-404.

[2] □ «و لأجل ما ذكرنا أيضاً لا يكون فسخ العقد إلا انحلاله من زمانه، لا من زمان العقد؛ فإنَّ الفسخ نظير الإجازة و الردّ لا يتعلّق إلا بمضمون العقد و هو النقل من حينه، فلو كان زمان وقوع النقل مأخوذاً في العقد على وجه القيدية لكان ردّه و حلّه موجباً للحكم بعدم الآثار من حين العقد. و السرّ في جميع ذلك ما ذكرنا: من عدم كون زمان النقل إلا ظرفاً، فجميع ما يتعلّق

بالعقد من الإمضاء و الردّ و الفسخ، إنّما يتعلّق بنفس المضمون، دون المقيد بذلك الزمان.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثه)، ج3، ص404.

[3] □ «و الحاصل؛ أنّه لا إشكال في حصول الإجازة بقول المالك: «رضيت بكون مالي لزيد بإزاء ماله» أو «رضيت بانتقال مالي إلى زيد» و غير ذلك من الألفاظ التي لا تعرّض فيها لإنشاء الفضولي فضلاً عن زمانه. كيف! و قد جعلوا تمكين الزوجة بالدخول عليها إجازة منها، و نحو ذلك، و من المعلوم: أنّ الرضا يتعلّق بنفس نتيجة العقد، من غير ملاحظة زمان نقل الفضولي.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثه)، ج3، ص404.

[4] □ نکته: جدا کردن مکاسب، رسائل و کفایه مثل این است که قلب فقه و اصول را آدم بخواهد از حوزه جدا کند! این کتابها الآن محور شده، تمام تحقیقات و دقتها حول این متون قرار گرفته و اگر بخواهیم این کار را کنیم، بخواهیم یک قلب جدیدی بیاوریم، تمام اینهایی که تا حالا زحمت کشیده شده و این تحقیقاتی که می بینید چقدر ما از حواشی نکات دقیق ذکر می کنیم. لذا در مکاسب خیلی دقت کنید. من باز معتقدم هنوز نکاتی در مکاسب وجود دارد که در هیچ حاشیه ای نیامده، یکی از آقایان گفت مثلاً ما شرحی بنویسیم بر مکاسب؛ گفتیم اگر بتوانی شرحی بنویسی و نکات جدیدی بنویسی خوب است، اما اگر بخواهی تکرار مکررات کنی، فایده ای ندارد.

[5] □ «و بتقریر آخر: أنّ الإجازة من المالك قائمة مقام رضاه و إذنه المقرون بإنشاء الفضولي أو مقام نفس إنشائه، فلا يصير المالك بمنزلة العاقد إلّا بعد الإجازة، فهي إمّا شرط أو جزء سبب للملك. و بعبارة أخرى: المؤثر هو العقد المرضي به، و المقيد من حيث أنّه مقيد لا يوجد إلّا بعد القيد، و لا يكفي في التأثير وجود ذات المقيد المجردة عن القيد.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثه)، ج3، ص405-404.

[6] □ «و ثانياً: أنا لو سلّمنا عدم كون الإجازة شرطاً اصطلاحياً ليؤخذ فيه تقدّمه على المشروط، و لا جزء سبب، و إنّما هي من المالك محدثة للتأثير في العقد السابق و جاعلة له سبباً تاماً حتّى كأنه وقع مؤثراً، فيتفرّع عليه أنّ مجرد رضا المالك بنتيجة العقد أعني محض الملكية من غير التفات إلى وقوع عقد سابق ليس بإجازة؛ لأنّ معنى «إجازة العقد»: جعله جائزاً نافذاً ماضياً، لكن نقول: لم يدلّ دليل على إمضاء الشارع لإجازة المالك على هذا الوجه؛ لأنّ وجوب الوفاء بالعقد تكليف يتوجّه إلى العاقدین كوجوب الوفاء بالعهد و النذر و من المعلوم: أنّ المالك لا يصير عاقداً أو بمنزلة إلّا بعد الإجازة فلا يجب الوفاء إلّا بعدها، و من المعلوم: أنّ الملك الشرعي يتبع الحكم الشرعي، فما لم يجب الوفاء فلا ملك. و ممّا ذكرنا يعلم: عدم صحّة الاستدلال للكشف بدليل وجوب الوفاء بالعقد، بدعوى: أنّ الوفاء بالعقد و العمل بمقتضاه هو الالتزام بالنقل من حين العقد، و قس على ذلك ما لو كان دليل الملك عموم أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ فإنّ الملك ملزوم لحلية التصرف، و قبل الإجازة لا يحلّ التصرف، خصوصاً إذا علم عدم رضا المالك باطناً أو تردّده في الفسخ و الإمضاء.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثه)، ج3، ص406-405.

[7] □ «و ثالثاً: سلّمنا دلالة الدليل على إمضاء الشارع لإجازة المالك على طبق مفهومها اللغوي و العرفي أعني جعل العقد السابق جائزاً ماضياً بتقريب أن يقال: إنّ معنى الوفاء بالعقد: العمل بمقتضاه و مؤداه العرفي، فإذا صار العقد بالإجازة كأنه وقع مؤثراً ماضياً، كان مقتضى العقد المُجاز عرفاً ترتّب الآثار من حينه، فيجب شرعاً العمل به على هذا الوجه. لكن نقول بعد الإغماض عن أنّ مجرد كون الإجازة بمعنى جعل العقد السابق جائزاً نافذاً، لا يوجب كون مقتضى العقد و مؤداه العرفي ترتّب الأثر من حين العقد، كما أنّ كون مفهوم القبول رضا بمفهوم الإيجاب و إمضاء له لا يوجب ذلك، حتّى يكون مقتضى الوفاء بالعقد ترتّب الآثار من حين الإيجاب، فتأمل-: إنّ هذا المعنى على حقيقته غير معقول؛ لأنّ العقد الموجود على صفة عدم التأثير يستحيل لحوق صفة التأثير له؛ لاستحالة خروج الشيء عمّا وقع عليه، فإذا دلّ الدليل الشرعي على إمضاء الإجازة على هذا الوجه الغير المعقول، فلا بدّ من صرفه بدلالة الاقتضاء إلى إرادة معاملة العقد بعد الإجازة معاملة العقد الواقع مؤثراً من حيث ترتّب الآثار الممكنة، فإذا أجاز المالك حكماً بانتقال نماء المبيع بعد العقد إلى المشتري و إن كان أصل الملك قبل الإجازة للمالك و وقع النمء في ملكه.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، ط - الحديثه)، ج3، ص407-406.

